**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 014– 05 /08/ 1400 حق الماره /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

در جلسات گذشته پنج روایت از روایات حق الماره مرور شد. در این جلسه ادامه این روایات نقل می شود و از نظر سندی مورد بحث قرار می گیرد.

## روایت ششم: مرسله فقیه

قَالَ الصَّادِقُ ع مَنْ مَرَّ بِبَسَاتِينَ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَأْكُلَ مِنْ ثِمَارِهَا وَ لَا يَحْمِلْ مَعَهُ مِنْهَا شَيْئاً.[[1]](#footnote-1)

ما مرسلات صدوق را حجت نمی دانیم هر چند به صیغه جزمی باشد. بیانی که برای تصحیح نقل شیخ طوسی از کتب بیان شد، در مرسلات صدوق جاری نیست و اگر جاری باشد، تفصیل بین صیغه جزمی و غیر جزمی بی وجه است.

در روایات امام صادق علیه السلام به عین این لفظ، روایتی وجود ندارد. احتمال دارد روایت دیگری از امام صادق علیه السلام وجود داشته و مرحوم صدوق ناظر به آن روایت است. این احتمال نیز وجود دارد که ایشان به فقه الرضا اعتماد کرده و چون منقولات فقه الرضا، روایت است، شیخ صدوق قال الصادق بیان کرده و مراد ایشان قال المعصوم علیه السلام است. هر چند در فقه الرضا تعبیر به صیغه مخاطب است اما گاهی شیخ صدوق عبارت را از ساختار اولیه تغییر می دهد و مخاطب را به صورت عام می کند. شاید احتمال قوی تر این است که روایتی از امام صادق علیه السلام بوده و به ما نرسیده است. در نتیجه روایت فقیه نیز روایت جدیدی است.

این مطلب در مباحث آینده اثر گذار است زیرا یکی از اشکالاتی که در بحث کردند این است که اگر حق الماره ثابت باشد، باید متواتر باشد. به نظر می رسد با فرض صحت این ملازمه، روایات حق الماره متواتر است و میزان روایات آن به حدی است که اطمینان به صدور آنها وجود دارد. شاید در مجموع 8 – 9 روایت وجود دارد که برخی از آنها کاملا معتبر است و این میزان اگر از نظر اصطلاحی تواتر گفته نشود، به هر حال با طرق عدیده ثابت شده است و رافع اشکال است.

## روایت هفتم: مسائل محمد بن جعفر الاسدی

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَّاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدِّبُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي جَوَابِ مَسَائِلِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ ع‏ الی ان قال وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الثِّمَارِ مِنْ أَمْوَالِنَا يَمُرُّ بِهَا الْمَارُّ فَيَتَنَاوَلُ مِنْهُ وَ يَأْكُلُهُ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ لَهُ فَإِنَّهُ يَحِلُّ لَهُ أَكْلُهُ وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِ حَمْلُهُ.[[2]](#footnote-2)

احراز ثقه بودن راویان از محمد بن جعفر اسدی لازم نیست زیرا تعدّد راوی باعث اطمینان به نقل می شود. محمد بن جعفر الاسدی وکیل ناحیه بوده و در وثاقت او بحثی نیست.

در احتجاج[[3]](#footnote-3) نیز همین روایت از ابی الحسن وارد شده که در پاورقی ابی الحسین نقل کرده که همان درست است.

## روایت هشتم: روایت فقه الرضا

وَ إِذَا مَرَرْتَ بِبُسْتَانٍ فَلَا بَأْسَ أَنْ تَأْكُلَ مِنْ ثِمَارِهَا وَ لَا تَحْمِلْ مَعَكَ شَيْئاً.[[4]](#footnote-4)

بنابر تحقیقی که مرحوم آسید حسن صدر کردند، فقه الرضا کتاب التکلیف شلمغانی است و متن فقهی محسوب می شود نه من حدیثی. البته این متن فقهی یکی از منابع اصلی فتوای شیخ صدوق و پدر شیخ صدوق است.

این روایت در مقنع[[5]](#footnote-5) نیز وارد شده که احتمالا از فقه الرضا اخذ شده است. در مختلف[[6]](#footnote-6) نیز از پدر شیخ صدوق نقل کرده است. بنده به مختلف مراجعه نکردم که ببینم که عبارت نقل شده به چه صورت است.

## روایت نهم: روایت محمد بن مروان

روایت نهم، سه نقل دارد که هر سه نقل در تهذیب است.

یک نقل از طریق محمد بن احمد بن یحیی است: محمد بن احمد بن یحیی عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي دَاوُد عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ:[[7]](#footnote-7)

یک نقل از طریق محمد بن علی بن محبوب است: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ:[[8]](#footnote-8)

یک نقل از طریق حسین بن سعید است: الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَال‏[[9]](#footnote-9)

تمام این نقل ها از ابی داود به بعد مشترک است. مراد از ابی داود، ابی داود المسترق است که از مشایخ حسین بن سعید است و مکرّر حسین بن سعید از او روایت دارد و در وثاقت او بحثی نیست.

سند دوم تا ابی داود بدون تردید صحیح است. احمد بن محمدی که محمد بن علی بن محبوب از او نقل می کند به خصوص در جایی که از حسین بن سعید نقل می کند، احمد بن محمد بن عیسی است. سند سوم نیز که با حسین بن سعید آغاز می شود، بدون تردید صحیح است. بنابراین روایت تا ابی دواد، سند معتبر دارد.

در سند اول، محمد بن احمد بن یحیی ثقه است. ابی عبد الله در برنامه درایه النور مردّد بین ابی عبد الله الرازی و ابی عبد الله البرقی گرفته شده است. وجه این تردید این است که محمد بن احمد بن یحیی از ابی عبد الله الرازی هم مصرّحا فراوان روایت دارد و هم در مواردی تعبیر ابی عبد الله وارد شده و قرائن نشان می دهد که مراد، ابی عبد الله الرازی است. احتمال اراده ابی عبد الله البرقی به خاطر روایتی است که در کافی ج 1 ص: 391 رقم 5 نقل شده است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُس‏ ... در این روایت، محمد بن خالد برقی پدر احمد بن محمد بن خالد برقی و مکنّی به ابو عبد الله از محمد بن عبد الحمید روایت کرده است. در روایت مورد بحث نیز ابی عبد الله از محمد بن عبد الحمید نقل کرده است.

اخیرا که بحث ابی عبد الله‌ی که محمد بن احمد بن یحیی از او نقل می کند را پیگیری کردم، به این نتیجه رسیدم که محمد بن بن احمد بن یحیی تنها از ابی عبد الله الرازی روایت می کند و از ابی عبد الله البرقی روایت نمی کند. نکاتی برای اثبات این مطلب وجود دارد که تنها به نکته مختص به این سند اشاره می شود. نکته مختص به این سند این است که روایت ابی عبد الله البرقی از عبد الحمید، منحصر در تک روایتی است که خواندم. این روایت در محاسن برقی ج 1، ص: 272 رقم: 366 وارد شده و در آنجا روایت مستقیم از محمد بن عبد الحمید الکوفی عن حماد بن عیسی و منصور بن یونس نقل کرده است. پس ظاهرا عن ابیه زائد است و منشأ زیادت آن این است که این روایت در محاسن، طریق دیگری دارد که در آن طریق عن ابیه عن علی بن النعمان ... است و بین این دو طریق خلط شده است. همچنین چندین روایت قبل و بعد از این روایت «عن ابیه» دارد که همین منشأ اشتباه شده است. در نتیجه محمد بن خالد هیچ گاه از محمد بن عبد الحمید نقل نمی کند. بلکه کسانی مانند احمد بن محمد بن خالد برقی و شاگردان او از محمد بن عبد الحمید نقل می کنند. محمد بن عبد الحمید معمّر بوده البته به نحوی که طبقه شاگردهای احمد بن محمد بن خالد برقی مثل صفار، محمد بن احمد بن یحیی، سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری از او روایت می کنند. پس طبقه او به نحوی نیست که تناسب داشته باشد محمد بن خالد برقی از او روایت کند. روایت اخیر در تمام نسخ کافی «عن ابیه» دارد و ظاهرا به همان دو وجهی که بیان شد، اشتباه برای کلینی رخ داده است. اما با توجه به نقل محاسن و سایر نکاتی که بیان شد و طبقه محمد بن عبد الحمید، به نظر می رسد «عن ابیه» زائد است. هیچ شاهد دیگری که در روایت مورد بحث، مراد از ابی عبد الله را ابی عبد الله البرقی بگیریم، وجود ندارد.

ابو عبد الله الرازی با ابو عبد الله الجامورانی وحدت دارد و نام کامل او محمد بن عبد الله بن احمد است. ظاهرا اهل جماران تهران بوده (جاموران) که جزء مناطق ری محسوب می شده است.

سوال: همانگونه که فرمودید محمد بن احمد بن یحیی مکرّر از ابی عبد الله الرازی روایت کرده است و روایت او از ابی عبد الله البرقی به صورت صریح وجود ندارد. آیا تکرّر روایت محمد بن احمد بن یحیی قرینه بر انصراف ابی عبد الله به ابی عبد الله الرازی نیست؟

پاسخ: هر چند در بیشتر موارد محمد بن احمد بن یحیی از ابی عبد الله الرازی روایت می کند اما همین یک سند – بر فرض اثبات – به ضمیمه شهرت مکنّی بودن محمد بن خالد برقی به ابی عبد الله، باعث می شود احتمال اراده ابی عبد الله البرقی وجود داشته باشد و همین موجب تردید است. به خصوص آنکه در اکثر مواردِ غیر روایات محمد بن احمد بن یحیی، مراد از ابی عبد الله محمد بن خالد برقی است. البته بیان شد: روایت محمد بن احمد بن یحیی از ابی عبد الله البرقی ثابت نیست و حتی محمد بن احمد بن یحیی از شاگردان احمد بن محمد بن خالد است و درک کردن محمد بن خالد توسط محمد بن احمد بن یحیی، غریب است. البته در موارد دیگری محمد بن احمد بن یحیی از ابی عبد الله البرقی روایت دارد که بعد از تتبّع و بررسی برای بنده روایت محمد بن احمد بن یحیی از ابی عبد الله البرقی ثابت نشد.

به هر حال، در این سند ابی عبد الله الرازی جزء مستثنیات رجال نوادر الحکمه است و ابن غضائری او را تضعیف کرده و اماره خاصی بر توثیق او وجود ندارد. پس این سند غیر قابل اعتماد است.

در ادامه روایت، محمد بن عبد الحمید العطار است که بدون تردید ثقه است.

محمد الخزاز را نشناختم. احتمال دادم محمد الزیات صحیح باشد که مراد از او محمد بن الحسین بن ابی الخطاب الزیات و راوی از ابی داود است. اما محمد بن عبد الحمید از محمد بن الحسین روایت نمی کند. محمد نام در روایت های محمد بن عبد الحمید چند نفر بودند که یکی از آنها که محمد بن عبد الحمید زیاد از او روایت می کند، محمد بن عمر بن یزید بیاع السابری است و چون السابری پارچه های خاصی است، می توان او را بزاز دانست. پس احتمال دارد محمد الخزاز، محمد البزاز باشد. اما محمد بن عمر بن یزید از ابی داود روایت نمی کند.

پس از طریق ابی داود، محمد الزیات را احتمال دادم اما محمد بن عبد الحمید از او روایت ندارد. از طریق محمد بن عبد الحمید، محمد البزاز به ذهن رسید اما از ابی داود روایت ندارد. هر چند این دو راوی ثقه هستند اما به هر حال نتوانستم محمد الخزاز را تشخیص دهم.

در ادامه سند ابی داود عن بعض اصحابنا عن محمد بن مروان آمده، که عن بعض اصحابنا موجب مرسل شدن روایت است. هر چند ابی داود به صورت مستقیم از محمد بن مروان روایت دارد اما این موارد محدود به دو روایت است. روایت اول در بصائر الدرجات؛ ص:54، ح 2، 431/1، 434/1، 434/5 روایت دوم در جمال الاسبوع؛ ص: 243 وارد شده است. به همین دلیل نقل با واسطه او بعید نیست.

بنده بحث مفصّلی درباره محمد بن مروان کردم که بعد از انتشار برنامه درایه النور است و در آن منتقل نشده است. محمد بن مروان در روایات ما به محمد بن مروان ذهلی بصری منصرف است نه محمد بن مروان کلبی. در غیر کتب ما، محمد بن مروان کلبی زیاد روایت دارد و افراد دیگری به نام محمد بن مروان داریم اما در روایات ما و روات امام باقر و امام صادق علیهما السلام مراد از محمد بن مروان، محمد بن مروان ذهلی بصری است. قرائنی نیز بر وثاقت او وجود دارد. به نظرم ابن ابی عمیر از او روایت داشته باشد. پس محمد بن مروان قابل توثیق است و از جهت او در سند اشکالی وجود ندارد.

به هر حال، تمام نقل های این روایت مرسل است هر چند تا ابی داود، دو نقل معتبر داشت اما از ابی داود به بعد، در هر سه طریق عن بعض اصحابنا وجود دارد که روایت را مرسل می کند. این روایت هر چند به تنهایی معتبر نیست اما به هر حال روایت جدیدی است و در مباحث مؤثر و مفید است.

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ فَآكُلُ مِنْهَا فَقَالَ كُلْ وَ لَا تَحْمِلْ قُلْتُ فَإِنَّهُمْ قَدِ اشْتَرَوْهَا قَالَ كُلْ وَ لَا تَحْمِلْ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ التُّجَّارَ قَدِ اشْتَرَوْهَا وَ نَقَدُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ قَالَ اشْتَرَوْا مَا لَيْسَ لَهُمْ.‏

بسیاری از مواقع بنکداران میوه های درخت را پیش خرید می کنند و بحث خرص و تخمین نیز غالبا برای همین است. راوی می گوید: تجار میوه را خریدند و پول آن را نقد پرداخت کردند، حضرت علیه السلام فرمود: حق الماره برای آن ها نیست و اکل جایز است.

## روایت دهم: روایت نبوی

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا بَلَغَتِ الثِّمَارُ أَمَرَ بِالْحِيطَانِ فَثُلِمَتْ.[[10]](#footnote-10)

علی بن محمد بن عبد الله نوه دختری احمد بن ابی عبد الله برقی است و اسم او جزء عده راوی از احمد بن محمد بن خالد برقی وارد شده است. البته در آنجا مرحوم آقای بروجردی مطلبی را دارند که بنده با مقداری تغییر آن را بیان می کنم. مرحوم علامه حلی در خاتمه خلاصه الاقول عبارتی را از کلینی در تفسیر راویان عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد نقل می کند. در عبارت علامه تحریفی رخ داده است. یکی از روات، علی بن محمد بن عبد الله بن اذینه شمرده شده است و راوی دیگر، احمد بن عبد الله بن امیه است. در هر دو عبارت تحریف رخ داده است. آقای بروجردی «بن اذنیه» را تحریف «ابن بنته» می داند اما بهتر است آن را محرّف «ابن ابنته» بدانیم که از نظر نگارشی نزدیک تر به «بن اذنیه» است. «بن امیه» نیز محرف «ابن ابنه» است. دو نوه احمد بن ابی عبد الله البرقی واسطه بین کلینی و احمد بن محمد بن خالد برقی بودند که یکی نوه پسری است و دیگری نوه دختری است. پس علی بن محمد بن عبد الله ابن ابنته و احمد بن عبد الله ابن ابنه صحیح است.

کنیه عبد الله، ابو القاسم و لقب او بندار است. پس علی بن محمد بن بندار و علی بن محمد بن ابی القاسم و علی بن محمد بن عبد الله وحدت دارند و نوه دختری احمد بن ابی عبد الله البرقی است. محمد بن عبد الله که همان محمد بن عبد القاسم است، داماد برقی است و این پدر و پسر راوی از برقی هستند.

در وثاقت احمد بن ابی عبد الله بحث جدی وجود ندارد.

درباره علی بن محمد قاسانی بحثی وجود دارد که در رجال علی بن شیره وارد شده و بحث شده که آیا با علی بن محمد قاسانی که علی بن محمد بن شیره است، وحدت دارد؟ علی بن شیره توثیق شده است و وحدت او با علی بن محمد بن شیره نیازمند بحث است. به هر حال، مشایخ طایفه مانند علی بن ابراهیم، صفار، احمد بن محمد بن خالد، محمد بن احمد بن یحیی بن عمران، محمد بن علی بن محبوب از علی بن محمد قاسانی روایت دارند. البته احمد بن محمد بن خالد یروی عن الضعفا است و تنها به عنوان مؤید ذکر می کنیم اما اکثار روایت سایر راویان، دلیل بر وثاقت علی بن محمد قاسانی است. همچنین محمد بن احمد بن یحیی در نوادر از علی بن محمد قاسانی روایت کرده و جزء مستثنیات ابن ولید نیست. از طرف دیگر، نجاشی می نویسد: غمز عليه أحمد بن محمد بن عيسى و ذكر أنه سمع منه مذاهب منكرة و ليس في كتبه ما يدل على ذلك.[[11]](#footnote-11) به هر حال چه در کتاب های او مذاهب منکره باشد چه نباشد، تضعیف به علت مذاهب منکره، امری اجتهادی است و چون شهادت بر آن، شهادت بر امر حدسی است در مقابل توثیقات ذکر شده، قابل اعتماد نیست.

البته روایت به علت «عمن حدثه» مرسل است.

عبد الله بن قاسم جعفری نیز توثیق صریح ندارد. عن ابیه نیز مجهول است. ممکن است واسطه بین ابیه و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مشکل باشد.

به نظر می رسد در این سند اشتباه وجود دارد یا «عن ابیه» محرّف «عن ابی عبد الله» است یا «عن ابی عبد الله» از سند سقط شده است. مشابه این سند در محاسن برقی و غیر آن مکرّر وارد شده است.

در محاسن، ج 1، ص: 246، رقم: 243 وارد شده است:

عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏

شبیه همین تا عبد الله بن القاسم الجعفری در محاسن ج 1، ص: 266 رقم 345 و 346 وارد شده است.

در کافی ج 1، ص: 44، رقم: 3 و خصال؛ ص: 13، رقم: 46 نیز سندی شبیه سند مورد بحث وارد شده است.

در محاسن، ج 1، ص: 274، رقم: 381 به این شکل وارد شده است:

عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ أَ رَأَيْتَ يَا رَسُولَ اللَّه‏ ...

در سندهای قبل، عمن ذکره بوده و در مبهم بودن راوی شبیه بود اما در این سند «عمن حدثه» عین روایت مورد بحث است. پس به احتمال زیاد در روایت مورد بحث، «عن ابی عبد الله» به علت شباهت به «عن ابیه»، سقط شده است. عبد الله بن قاسم جعفری در کتب رجالی جزء اصحاب امام صادق علیه السلام نام برده شده است و به همین دلیل احتمال نقل او از ابی عبد الله علیه السلام کاملا جدی است.

در محاسن، ج 2، ص: 387، رقم: 2 و توحید صدوق؛ ص: 406 باز مثل این سند وارد شده است. در کافی؛ ج 4، ص: 50، رقم: 3 نیز شبیه به این سند وجود دارد. و کافی؛ ج 5، ص: 125، رقم: 6 وارد شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَال‏ ...

روایت مورد بحث در محاسن و کافی وارد شده و کافی از محاسن نقل کرده است. ظاهرا تحریف قدیمی تر از کافی است و در نسخه محاسن تحریف اتفاق افتاده و از نسخه محاسن به نسخه کافی منتقل شده است.

مراد از «عمن حدثه» یا «عمن اخبره» کیست؟ تنها در یک مورد کافی؛ ج 5، ص: 151، رقم: 4 علی بن اسباط واسطه است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ بَعْضِ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص‏

اما یک مورد کافی نیست تا بتوانیم «عمن حدثه» یا «عمن ذکره» یا «عمن اخبره» یا «عن رجل سماه» را مشخص کنیم.

کل روایات عبد الله بن قاسم جعفری همین روایاتی بود که به آن اشاره شد و روایت دیگری به غیر از اینها ندارد.

در نتیجه، عبد الله بن قاسم جعفری و راوی از او را نشناختیم اما «عن ابیه» اصلا در سند نیست و احتمال قوی این است که «عن ابی عبد الله» سقط شده باشد. در این صورت مراد از «عن ابیه» امام باقر علیه السلام است و اگر «عن ابیه» مصحّف «عن ابی عبد الله» باشد مراد از آن امام صادق علیه السلام است. به هر حال «عن ابیه» در سند نیست اما سند به علت عبد الله بن قاسم جعفری و «عمن حدثه» صحیح نیست.

1. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج3، ص180.](http://lib.eshia.ir/11021/3/180/) [↑](#footnote-ref-1)
2. کمال الدین؛ ج 2، ص: 522 [↑](#footnote-ref-2)
3. [احتجاج، احمد بن علی طبرسی، ج2، ص480.](http://lib.eshia.ir/10412/2/480/) [↑](#footnote-ref-3)
4. فقه الرضا؛ ص: 255 [↑](#footnote-ref-4)
5. [المقنع، شیخ صدوق، ج، ص371.](http://lib.eshia.ir/10050//371/) [↑](#footnote-ref-5)
6. [مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، علامه حلی، ج8، ص360.](http://lib.eshia.ir/71559/8/360/) و قال الصدوق: و إذا مررت ببساتين، فلا بأس أن تأكل من ثمارها، و لا تحمل معك منها شيئا [↑](#footnote-ref-6)
7. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص383.](http://lib.eshia.ir/10083/6/383/) [↑](#footnote-ref-7)
8. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص93.](http://lib.eshia.ir/10083/7/93/) [↑](#footnote-ref-8)
9. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص89.](http://lib.eshia.ir/10083/7/89/) [↑](#footnote-ref-9)
10. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص569.](http://lib.eshia.ir/11005/3/569/) [↑](#footnote-ref-10)
11. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص256.](http://lib.eshia.ir/14028//256/) [↑](#footnote-ref-11)